

در پایان این دو قرن که چون شبی دیرپای و خاموش اما آکنده از گناه و جنایت بسر آمده بود، آخر بانگ خروس برآمد. و در پی این بانگ خروس چهره صبح در افق نمایان گشت. اما این روشنی، هر چند صبح کاذبی بیش نبود، خنده صبح صادق را در پی داشت. این صبح کاذب عبارت بود از خروج مازیار و بابک که در بلاد طبرستان و آذربایجان و عراق بداعیه استقلال برخاستند، و هر چند هدف روشنی نداشتند و به جایی نیز نرسیدند اما سعی آنها مبداء طلوع دولت طاهریان و صفاریان گشت و از این روست که قیام آنان را باید نوید رستاخیز ایران شمرد.

در واقع مقارن روزگاری که مامون در خراسان و بغداد جلال و قدرت پدرش هارون و برادرش امین را به ارث فراچنگ آورده بود، و در آن "شهر هزار و یک شب" زمانی به نوشخواری و شادکامی و زمانی به بحث و مناظره می پرداخت، از بلاد ایران بیش و کم اخبار ملال انگیز می رسید و در اکثر بلاد ایران اندیشه استقلال جویی پدید آمده بود و سرکشان سر بر آورده بودند.

بازگشت مامون به بغداد سبب شد که در خراسان فرصت های تازه ای بدست استقلال جویان بیفتند. چنان به نظر می آید که شکست کسانی مانند سنباد و استادسیس و مقنع، که داعیه دینی داشتند، این اندیشه را سبب شد که هرگونه کوشش برای رهایی از قید عربان تا وقتی که در آن بویه وصلت ملک نباشد و دهقانان و بزرگ زادگان در آن دست اندر کار نباشند ممکن و مفید نخواهد بود و اینک با پیروزی مامون بر امین، دهقان زادگان ایرانی گمان می کردند فرصتی مناسب بدست آمده است. با قدرت و جلالی که خاندان طاهر در خراسان و بغداد یافته بودند اکنون دیگر بزرگان و بزرگ زادگان بلاد ایران نیز احساس کردند که نوبت دولت آنها فراز آمده است. بدینگونه در بلادی چون طبرستان و آذربایجان و خراسان، شاهزادگان و امیران اندک اندک فرصت ملک جویی یافتند. از این رو، از اواخر دوران خلافت هارون تا روزگار معتصم اوضاع آذربایجان و طبرستان و خراسان مایه نگرانی خلیفه بود.

در واقع از وقتی که خلفا اوضاع خراسان را با دیده دقت و مراقبت می نگریستند، کانون مقاومت دشمنان خلافت به شمال و غرب ایران منتقل گردید. کوههای بلند و راه های دشوار این حدود، اندیشه این سرکشی ها و شورشها را در مردم ایران تقویت می کرد. از این رو مدتها مردم این نواحی با تازیان و سپاهیان خلفا در ایستادند و سالها با مسلمانان نبردهای سخت دشوار کردند.

در طبرستان مردم نسبت به تازیان نفرت و کینه خاصی می ورزیدند، چنانکه در سال ۱۶۰ هجری مردم امیدوار کوه از بیداد کارگزاران خلیفه به ستوه آمدند. فرمانروایان آنها که ونداد هرمزد و سپهبد شروین بودند آنها را بر ضد تازیان شورانیدند و بدان سبب در اندک زمانی شورش و آشوب بزرگی پدید آمد. در یک روز مردم سراسر طبرستان بر عربان بیرون آمدند و آنان را به باد کشتار گرفتند.

گذشته از اعراب ایرانیانی که مسلمان شده بودند طعمه نفرت و کینه مردم شدند. این

نفرت و کینه چندان بود که حتی زنهایی از ایرانیان که بعقد زناشویی عربان در آمده بودند ریش شوهران خود را گرفته از خانه بر می آوردند و بدست مردان می سپردند تا آنها را بکشند^۱ چنان شد که در همه طبرستان عربان و مسلمانان یکسره برافتادند. بعدها انتقام خلیفه نیز هرگز نتوانست در اراده این مردمی که آشکارا با هرچه متعلق به عرب بود ستیزه می کردند، خللی پدید آورد.

برگرفته از کتاب ” دو قرن سکوت ” نوشته دکتر عبدالحسن زرین کوب، ۱۳۳۶.

^۱ تاریخ طبرستان، جلد ۱، ص ۱۸۳.